بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 14 اسفند 1392.

بحث درباره وجه حجیت ضعیف منجبر به شهرت بود. ببینید بحث را اینگونه می توانیم مطرح کنیم که عمل یک مفتی به یک روایت می تواند مستند باشد به وجوه مختلفی. می تواند مستند باشد به وثاقت راوی و ویژگی هایی که در راوی در اعتبارش دخالت دارد حالا عدالت وثاقت، این جور خصوصیاتی که در حجّیّت راوی دخالت دارد. حالا تعبیر عام کنیم مستند به اوصاف راوی باشد. یکی اینکه می تواند مستند باشد به یک دلیل تعبّدی ای که منهای جّیّت اوصاف راوی، حجّیّت خبر را اثبات کند. مثل بحث تسامح در ادله سنن. این هم دو. ممکن است به جهت این باشد که مضمون روایت، مضمون صحیحی بوده است و همین مطابق عقل نظری یا عقل عملی بوده است و همین را کافی دانسته باشند در اعتبار. البته این توضیح را عرض کنم که مرحوم شیخ طوسی در عدّه، یک نکته ای را متذکر می شود که نکته دقیقی است. ایشان می فرمایند که صحت خبر، دلیل بر صدق خبر نیست. دلیل صحّت این مضمون است. چون هر چیزی که صحیح باشد، الزاما لازمه اش این نیست که امام علیه السلام آن مطلب را فرموده باشد. مثلا یکی بگوید که قال الصادق علیه السلام ان السماء فوقنا، خب سماء حتما فوقنا هست ولی اینکه امام صادق این مطلب را فرموده باشد آن که مجرّد اینکه مضمون حدیث مضمون صحیحی است صدور حدیث از امام علیه السلام را که ثابت نمی کند. ولی گاهی اوقات این غفلت می شود. گاهی اوقات این مطلب که این مضمون کأنه مضمون صحیحی است همین مقدار ها باعث می شود که به اصطلاح تصور می شود که این صحت حدیث را به دنبال می آورد.

سؤال:

پاسخ: الناس مسلطون علی اموالهمف ظاهرا اصلش عبارتی از شافعی بوده است. و به تصور اینکه این روایت هست تلقی شده است. ظاهرا در بعضی از جاها این به عنوان روایت نبوی تلقی شده است ولی ظاهرا این روایت نیست و اصلش کلام شافعی بوده است و به تصور اینکه این روایت هست تلقی شده است حالا آن بماند.

سؤال:

پاسخ: بله گاهی اوقات این هست که وجود یک قاعده عقلایی و صدق آن، مثلا المیسور یصدق بالمعسور گاهی اوقات منشأ می شود که تصور می شود که این مطلب، مطلب درستی باشد. این هم یک جور. یک جور دیگر این است که عمل به روایت، به تنهایی نباشد. عمل روایت به همراه روایت های دیگری باشد که در کنار این روایت قرار داشته است. خب یک موقعی روایت های دیگری که در کنار این روایت و هم مضمون این است موجود است خب این احتمال یک احتمال خیلی به جایی هست ولی گاهی اوقات مفقود است ممکن است شما بگویید که شاید عمل به این روایت مستند به این روایت به علاوه روایت های دیگری بوده است که به ما نرسیده است. این هم یک احتمال در عمل روایت هست. یک احتمال دیگر این است که فقیه که به آن فتوا داده است اطمینان به صدور این روایت پیدا کرده است. حالا اطمینان به صدور آن می تواند به جهت این باشد که مثلا موضوع، موضوعی هست که داعی بر کذب در مورد آن وجود ندارد یا به هر حال چون موضوع، موضوعی بوده است که دیدگاه های ائمه در آن موضوع آشکار بوده است نمی توانسته است که در آن موضوع به امام علیه السلام دروغ ببندد یعنی اگر هم انگیزه هم داشته است چون بالفعل نمی توانسته است دروغ ببندد در نتیجه دروغ نمی بسته است در مورد این عبارت عمر بن حنظله أتانا انک بوقت قال اذا لا یکذب علینا. خب یک بحثی هست در مورد اینکه این عبارت از آن آیا منهای بحث سندی این روایت آیا این مدح است یا توثیق عمر بن حنظله استفاده می شود یا نه اصلا مذمت عمر بن حنظله برعکس استفاده می شود. بعضی ها این جوری عبارت تفسیر کرده اند. گفته اند که اذا کانت الروایه مربوطه بالوقت، فهو لا یکذب علینا. یعنی اگر این روایت ان عمر بن حنظله اتانا عنک بوقت، اینکه عمر بن حنظله یک روایتی در مورد وقات صلوه آورده است اگر این روایت مربوط به وقت باشد آن نمی تواند بر ما دروغ ببندد که مثلا مذهب ائمه علیهم السلام در موارد مربوط به وقت روشن هست پس بنابر این کسی نمی تواند بر آنها دروغ ببندد. نمی خواهم این بحث را بررسی کنم. ما در جای خودش گفته ایم که این مطلب درست نیست. مذاهب ائمه علیهم السلام در مربوط به وقت روشن نبوده است انقدر روایت متعارض در خصوص وقت داریم. این جور نیست که در خصوص مطلب وقت مطلب آشکار باشد. بلکه اذا یعنی اذا کان الراوی عمر بن حنظله فهو لا یکذب علینا ولی علی أی تقدیر بعضی ها این تفسیر را کرده اند که اذا کانت الروایه مربوطه بالوقت فهو لا یکذب علینا که می گویند این دال بر ضبط است. یعنی فی نفسه از کذب ابا ندارد ولی چون مطلب، مطلبی هست که نمی شود در این امور چیز کرد به اصطلاح بر ائمه علیهم السلام دروغ بست بنابر این طبیعتا نمی شود بنابر این مثلا یک نفر نمی تواند به امام صادق علیه السلام نسبت دهد که امام صادق علیه السلام فرمود که فقّاع حلال است. چون ائمه معصومین نیست به این مسئله متجاحر بودند بر اینکه الفقّاع خمر استصغرها الناس و امثال اینها که در بعضی از روایات هم هست که من در چند چیز تقیه نمی کنم. یکی بحث مسّ بر خفّین و چه و امثال اینها که ممکن است بگوییم که بعضی وقت ها موضوع یک موضوعی هست که در آن موضوع خاص شخص ولو ذاتا انگیزه بر کذب داشته باشد، در این موضوع خاص نمی توانسته است کذب ببندد. یا به جهت اینکه آن موضوع خلاف عقیده اش بوده است. فرض کنید در مسائلی که کسی که مخالف یک مطلب هست مطلبی را نقل کند خب آن خیلی انگیزه بر صدق آن قوی تر می شود این است که مثلا شیعه ها معمولا فضائل اهل بیت را مقیّد هستند از اهل تسنن نقل کنند به دلیل اینکه نقل فضائل اهل بیت از اهل تسنن یک نوع اماره قوی هست بر صدق یک روایت. یا مثلا در جایی که فضا، فضای بیم و تهدید باشد، با این حال یک روایت را شخص نقل کند این می خواهند بگویند که یک مثلا اماره بر صدق روایت هست مرحوم شیخ محمد حسن مظفّر رحمه الله علیه، در مقدمه کتاب دلایل الصدق یک توضیحاتی دارند در مورد اینکه در زمان قرون اول و دوم، مسئله امامت و فضائل اهل بیت با چه مشکلاتی مواجه بوده است نقلش نقل این جور چیزها و این است که ایشان می خواهد از این راه بگوید که کسانی که این جور چیزها را نقل می کردند در واقع سختی ها را تحمل می کردند و با تحمّل سختی ها روایت را نقل می کردند که خود اینها اماره بر صدق راوی است. علی أی تقدیر غرضم این مجموعه است که عمل به یک روایت ممکن است مستند به این جور نکات باشد. نکاتی که اطمینان عمل کننده را به روایت به دنبال داشته باشد. وجوهی هست که احتمال دارد که عمل روایت به آنها مستند باشد. در جایی که ما بدانیم عامل به روایت اوصاف راوی را واجد شرایط صحت نمی دانسته است. طبیعتا آن احتمال منتفی است. همچنین یک وجه تعبدی خاصی مثل تسامح در ادله سنن مطرح نباشد. خب این ها دیگر همچنین روایت مثلا متکرر نباشد. یک دلیل عقلی بر صحت روایت وارد نشده باشد. و این جاها عمر منحصر در این می شود که عمل آن مفتی به جهت این باشد که چون به اصطلاح روایت اطمینان بخش بوده است. خب یک روایت یک راوی عمل کرده باشد اطمینان آن راوی را به دنبال می آورد. یک مفتی عمل کرده باشد اطمینان آن مفتی را. اگر بگوییم شهرت، یعنی اکثریت علما عمل کرده اند خود این اطمینان نوع عقلا را به دنبال می آورد و همین اطمینان نوع عقلا حجّت عقلایی هست. لا یقال که این اطمینان نوعی ممکن است امور حدسی باشد ناشی از حدس باشد. و حسی نباشد. بنابر این مثلا بگوییم که حجت نیست. فانّه یقال که فارق بین حسّ و حدس، اینکه چرا امور حدسی را حجت می دانند امور حسی را حجت نمی دانند به دلیل این است که امور حسی متفق علیه است معمولا افراد در آن اشتباه نمی کنند. بر خلاف امور حدسی که افراد مختلف هستند. یکی ممکن است این حدس را بزند یکی ممکن است آن حدس را نزند. فرق بین حس و حدس به حسیت و حدسیت بما هو نیست. چون در امور حسی احتمال اشتباه نادر و کم است و متعارفا در حس خطا رخ نمی دهد به خاطر همین حس معتبر است. ولی اگر یک حدسی باشد که نوع افراد همان حدس را بزنند. حدسی که نوعا آن حدس زده می شود این مثل حس است. یعنی نکته، نکته اختلافی بودن حدس ها در معمول موارد و اتفاقی بودن حس ها در معمول موارد است. اگر حالا یک جایی حدسی بود که مثل حس بود که نوع افراد فرض این است که اکثریت افراد این حدس را زده اند. این حجت است و به خاطر همین اینکه می گویند حدس قریب به حس یعنی همین. اینکه می گویند که بعضی از امور محدوسه و حدسیه حجت هست چون قریب به حس است مراد از قرب به حسش این است که اموری نیست که اختلافی باشد. مثلا ببینید می گویند که از بروز آثار شجاعت کشف شجاعت می شود. کشف شجاعت از اثار شجاعت ولو امر حدسی است ولی معمول افراد این حدس را می زنند. تفاوت حدس قریب به حس و سایر حدس ها در این است که حدس قریب به حس نیست یک نفر دو نفر این حدس را نمی زنند. حدسی است که متعارف افراد این حدس را می زنند پس بنابر این ولو اطمینان ناشی از حدس هم باشد وقتی حدس برای نوع افراد حاصل شود، و اطمینان نوعیه را بیاورد آن حجت است.

سؤال:

پاسخ: بحث سر این است که به هر حال یعنی می فرمایید که این روایت در این ما نحن فیه و اینها در این جور عرض کنم خدمت شما یک مناشی متعددی داشته باشد که این مناشی متعدد را افراد ما بدانیم که این مناشی قابل اعتماد نیست مرادتان این است؟

اینها فی الجمله احتمالاتش هست نمی خواهم این احتمالات را نفی کنم ولی در واقع ما در جایی که به هر حال مناشی مختلفی که می تواند این اطمینان را به دنبال بیاورد این احتمالی که مثلا هر کدام به یک جهتی باشد آن دیگری جهت دیگر را قبول نداشته باشد، اینها نوعا این جور نیست. نوعا

سؤال:

پاسخ: نه بحث سر این است که آن مناشی واحد بحث سر این است که به هر حال نوع مردم از آن منشأ واحد به این مطلب می رسند. نوع مردم از آن این خودش حجت است. علتش این است که خطای نوع در یک شیء واحد بسیار مستبعد است. یعنی آن علتی که اطمینان های عقلایی نوعیه حجت است همین است که احتمال خطا کردن،

فرض کنید که ببینید چندین نفر خبر می دهند که این آقا شجاع هست ممکن است هر کدام از اینها یک اثری از آثار شجاعت را دیده باشد و آن اثر ممکن است دیگری ببیند برای آن اطمینان بخش به آن معنا نباشد ولی مجموع این ها چه بسا

خلاصه عرض من این است که در جایی که ما اطمینان نوعیه به اعتبار خبر حاصل شود، این اطمینان نوعیه معمولا حجّیّت دارد ولو این اطمینان نوعیه از ناحیه حدس و امثال اینها باشد چون این حدس ها حدس هایی هست که اختلاف انظار در آنها کمتر رخ می دهد. البته عرض کنم خدمت شما با این تفصیلاتی که عرض کردیم یک مطلب روشن می شود که آن این است که اگر در جایی ما یقین داشته باشیم که عامل اوصاف راوی را به او استناد نکرده است. خب خیلی راحت هست آن احتمال. ولی در جایی که احتمال دهیم که عامل به جهت اوصاف راوی به روایت عمل کرده باشد و ما هم یقین داشته باشیم که راوی واجد شرایط اعتبار نیست. این خیلی مشکل هست که ما بتوانیم اثبات کنیم که عامل به روایت به جهت اطمینان بخش بودن روایت به روایت عمل کرده است. و اینکه هر چه روایت ضعفش آشکار تر باشد احتمال اینکه عامل به ضعف روایت متوجه نشده است ضعیف تر می شود. چون عرض کردیم احتمال گاهی اوقات ما این احتمال را ذاتا می دهیم ولی می بینیم که این راوی می خواهیم بگوییم که ضعفش خیلی زیاد است. انقدر ضعفش آشکال و مبان هست که نمی تواند آن عامل به این ضعف متوجه نشده باشد. این است که آقایان در ضعیف منجبر می گوید که کل ما اضداد ضعفا اضداد قوتا. این ممکن است که نکته اش همین باشد که هر چه ضعف روایت بالاتر باشد، احتمال خفاء ضعفش بر عامل پایین تر می آید. وقتی آن احتمال پایین تر بود احتمال اطمینانی بودنش بالاتر می رود. یعنی بیان این دو تا ملازمه است هر مقدار که احتمال خفاء ضعف راوی بر عامل روایت بالاتر رود، احتمال استنادش یعنی این دو تا معکوس هستند هر مقدار احتمال خفا پایین تر بیاید احتمال ضعف بالاتر می رود. و هرمقدار که ضعف راوی آشکار تر باشد آن قانون کشف اینکه عمل راوی به جهت اطمینان به روایت هست بالاتر می رود. همین جور یکی از نکاتی که ما یک مقداری سریع در این بحث از کنارش رد شدیم باید یک مقداری به آن توجه کنیم. آن این است که گفتیم که مثلا این روایت منفرد در باب هست. خب شما ممکن است بگویید که این مضمون شاید در روایات دیگر هم وارد شده بوده است. آن کسی که عمل کرده است از مجموع این روایت ها برایش اطمینان حاصل شده باشد. و خب این خودش یک نکته ای است که شاید به یک مصدر است. ولی این اینکه یک مصدر مفقودی وجود داشته باشد که در هیچ کتاب حدیثی از آن عین و اثری نیست خود همین جه بسا احتمالش خیلی مستبعد باشد که به یک چیزی استناد کرده باشند که هیچ اثری در کتاب های

به خصوص یک نکته ای را می خواهد تأکید کنم یک عبارتی مرحوم شیخ طوسی در نمی دانم مقدمه مشیخه تهذیب داشت یا مقدمه خود تهذیب و استبصار یکی از این چهار تا هست. یا مقدمه خود تهذیب یا مقدمه استبصار یا مقدمه مشیخه تهذیب یا مقدمه مشیخه استبصار یکی از این چهار تا هست الآن حافظه ام کمک نمی کند که در کجا بود. این نکته را ایشان دارد می گوید که من امیدوارم که روایتی را که نیاورده ام الا الشاذ النادر باشد که نیاورده باشم. تصور شیخ از روایت هایی که بوده است این است که عمده روایات را ایشان نقل کرده است. این معنایش این است که روایت هایی که نقل نشده است خیلی زیاد نبوده است روایت هایی که در مضمون های فقهی. حالا مضمون های غیر فقهی ممکن است روایتی نقل نشده باشد. بنابر این اینکه روایت های بسیار زیادی وجود داشته است و به ما نرسیده است فقط یک حجم کمی از روایات به دست ما رسیده است لا اقل در مورد روایت های فقهی اینگونه نیست. یعنی روایت های فقهی را که ما در نظر بگیریم، تصور مرحوم شیخ طوسی این بوده است که تهذیب اکثر روایت های فقهی را در بر دارد. اکثر روایت های فقهی ای که تا زمان شیخ طوسی موجود بوده است را در بر دارد. بنابر این کسانی که معاصرین مثلا شیخ طوسی و آن افرادی که به این روایت ها عمل کرده اند اگر روایت دیگری وجود داشت به طور متعارف به ما رسیده است. چون فرض این است که عاملین یک موقعی زمان عمل روایات را خیلی می خواهیم قدیم در نظر بگیریم. معاصر معصوم و امثال اینها ممکن است بگوییم که یک سری روایاتی بوده است که به دست ما نرسیده است و امثال اینها. ولی عمدتا عمل به روایت و این که ما در نظر می گیریم، عمل فقها و امثال اینها است. که عمدتا از زمان شیخ و مشایخ شیخ، شیخ مفید و شیخ صدوق و اینا فتاوایشان در دست هست. و از عبارت شیخ استفاده می شود که مواردی که روایات به ما نرسیده است خیلی زیاد نیست.

سؤال:

پاسخ: می گوید که، عبارتش را بخوانید

شاگرد:...

استاد: آهان بله. ایشان می گوید اخبار دارد می دهد می گوید که اصحاب دیدند که در خلاصه این کتاب من مشتمل بر اکثر روایات فقهی است و در جمیع ابواب فقه روایاتی که در تهذیب وارد نشده است شاذ نصیر نادر قلیل است. ایشان اخبار می دهد از ذهنیتی که طایفه در نسبت به تهذیب داشته اند. تهذیب را جامع اکثر احادیث می دانستند. و این خودش نشانگر این است که خیلی مهم است این نکته شیخ در تهذیب چون در یک سری بحث های اصولی هم بعضی وقت ها می گویند روایت های زیادی مفقود شده است بنابر این ما چگونه می توانیم به این روایت ها عمل کنیم شاید چیزی وجود داشته است که به دست ما نرسیده است از این صحبت ها خیلی می کنند و اینها ولی از عبارت شیخ استفاده می شود که در ابواب فقهی روایت هایی که در دوره شیخ طوسی وجود داشته است و در کتب در زمان شیخ طوسی مطرح بوده است مقداری که حجمی که وارد در تهذیب منتقل نشده است مقدار کمی بوده است.

سؤآل:

پاسخ: عرض می کنم عرض من در این بحثی که اینجا می خواهم مطرح کنم عمدتا در این بحث ما این است که عمل مشهور را که ما دنبال می کنیم یعنی مشهور فقهایی که فقه آنها مکتوب شده است و مشهور فقهایی که فقه آنها مکتوب شده است از زمان شیخ صدوق و شیخ مفید و اینها که نزدیک های زمان شیخ طوسی هست مال آن زمان ها هست و در آن زمان ها یک به اصطلاح مفقودشدن های جدی هم رخ نداده است. مثلا زمان محقق حلی و شهید اول و اینها به خاطر دو حمله جهان سوز، حمله مغول و حمله تیمور، حمله هلاکو حمله تیمور یک مقدار زیادی حجم عظیمی از کتب یکباره مفقود شده است به تدریج و عوامل قهری و یعنی هم کتاب سوزی ها و هم بی اهتمامی نسبت به امر حدیث به خاطر جو رعب و وحشتی که در کل جامعه ایجاد شده است که اشخاص خیلی هایشان از علم و عالم و امثال اینها دوری می کردند. در زمان صدام در عراق خیلی وقت ها بسیاری از فضلا می گفت خیلی خودشان را نشان نمی دادند چون اگر قرار باشد خود را نشان دهند باید یا با صدام همکاری کنند یا اگر همکاری نکنند کشته شوند این است که افراد اهل فضل خیلی هایشان به خصوص در این اواخر می روند مسجد و نمازشان را می خوانند حتی گاهی اوقات سعی می کردند که مسجد هم نروند برای اینکه یک نمودی نداشته باشند. به هر حال اینها تأثیر گذار است برای اینکه علم و عالم و تصنیف و مصنّف و امثال اینها از معرکه خارج شود. بگذریم.

غرض من این است که با توجه به این نکته ای که مرحوم شیخ طوسی متذکر می شود احتمال اینکه یک روایتی وجود داشته باشد که این روایت به دست ما نرسیده است و دقیقا امثال اینها خیلی احتمال زیادی نیست. در لا اقل در کتب فقهی. و این باعث می شود که ما هر چه آن مضمون نادر تر باشد این مضمون خاص تر باشد یعنی احتمال استناد به قواعد عقلیه در موردش کمتر باشد، اینکه مطمئن شویم که عامل به روایت به جهت اطمینان به روایت به این روایت تمسک کرده است بالاتر رود. روی همین جهت مثلا البته در بعضی موارد که ما نمی دانیم دیدگاه های راویان در مورد این روایت چیست، خیلی وقت ها ممکن است ما از عمل راوی احد الامرین را استفاده کنیم. بگوییم که این عامل یا راوی را ثقه می دانسته است یا روایت را اطمینانی می دانسته است و علی أی تقدیر روایت را قابل اعتماد بدانیم. در جاهایی که ما نمی دانیم که عامل به چه جهت به روایت عمل کرده است ممکن است بگوییم که احد الامرین که هر دو اینها هم برای اثبات اعتبار روایت کفایت می کند، کافی است. آن وقت ضعیف منجبر به عمل اصحاب اینگونه گاهی اوقات هست یعنی جایی که ما خودمان اماره بر وثاقت راوی برای ما مستقلا ثابت نشده است. ما می گوییم چون عمل کرده اند عاملین یا چون احتمالات اینکه این عاملین به جهت مثلا یک اماره تعبدیه مثل تسامح در ادله سنن باشد یا به جهت تأیید به حکم عقل باشد یا به جهت تکرر یک روایت در کتب باشد، این احتمالات مستبعد هست بنابر این این یا اطمینان بخش بوده است این روایت یا راوی را ثقه می دانستند و هر دو اینها کفایت بر اعتبار کند. اینها اینگونه است. ضعیف منجبر به عمل اصحاب گاهی اوقات هم اینگونه اعتبارش اثبات می شود. البته این نکته را ضمیمه کنم که عمدتا آن چیزی که در بحث ضعیف منجبر به عمل اصحاب مطرح است این است که واقعا آیا عمل کرده اند یا خیر. گاهی اوقات شما می بینید که ده روایت در مسئله هست نه تا از آنها صحیح است یکی از آنها ضعیف است می گویند این هم ضعیف منجبر به عمل اصحاب است. این اصلا جا ندارد. به آن 9 تا تمسک کرده اند. جایی که متکرر هست ما نمی توانیم اثبات کنیم که به این روایت تمسک کرده اند. یا گاهی اوقات عموماتی اقتضا می کند که مضمون یک روایت را آنجا هم ما نمی توانیم اثبات کنیم که حتما به جهت خصوص این روایت هست. این است که در تشخیص صغری عمل باید خیلی احتیاط کرد. به خصوص حتی این را می خواهم بگویم حتی اگر لفظی که در فتوا وارد شده باشد لفظ مشابه لفظ روایت باشد، این معلوم نیست که حتما استنادشان به روایت باشد. چون یک فضایی وجود داشته است که آن فضا این بوده است که تعبیرات را حتما سعی می کردند با تعبیرات روایت بیان کنند. مرحوم شیخ طوسی در مقدمه مبسوط اشاره به نکته ای می کند می گوید که طایفه از بسط فتاوی و تفریع فروع ابا داشتند. این بود که اگر یک روایتی در مسئله وارد نمی شد یک فتوایی که تعبیراتش با تعبیرات روای خیلی فاصله داشت کسی نقل می کرد طایفه از او خیلی پرهیز می کردند و اینها و ایشان می گوید که من برای اولین بار مبسوط را که نوشتم می خواهم این فضای اینکه حتما باید با الفاظ روایات فتوا داده شود را بشکنم. البته الفاظ روایات که می گوید نه عین عین الفاظ. الفاظی که نزدیک آن هم باشد آن هم داخل در این باب هست. خود ایشان در مورد نهایه می گوید که این الفاظ روایات یا قریب الفاظ روایات یک مقداری تفاوت هایی ممکن است بکند با الفاظ روایات عینا تابعا نقل للنقل لازم نیست عبارت های روایت آورده باشد. ولی به هر حال این نکته که طایفه مقید بودند به الفاظ روایات فتوای خود را با الفاظ روایات بیان کنند ممکن است باعث شده است که حتی در بعضی از موارد که استناد آنها هم به آن روایت نباشد ولی سعی می کردند برای آنکه در آن فضا قرار گیرند با الفاظ روایات فتوای خود را بیان کنند به استناد آنها نباشد. عمده قضیه صغری قضیه است. که ما واقعا احراز می توانیم بکنیم که عمل به استناد این روایت بوده است یا احراز نمی کنیم؟ و الا واقعا اگر احراز شود که مشهور علما به این روایت عمل کرده اند به خصوص هر مقدار مشهور قدیمی تر باشد و به زمان معصوم که با آن فضا هایی که دایه انگیزه بر کذب و امثال اینها را بهتر می شناختند. آن نکته ای که عرض می کردم که در واقع یکی از نکات این است که این روایت زمینه کذب در آن وجود ندارد. حالا یادم رفت این نکته را بگویم خیلی وقت ها در بسیاری از مسائل، آن چیزی که عقلا به آن مشی می کنند وثاقت راوی به عنوانه نیست. ببینید در بحث مرحوم آقای خویی من یک مثالی را می زدم در بحثی هست که آیا علی بن اسماعیل قمی با علی بن سندی یکی هست یا نیست؟ عبارتی در رجال کشی وارد شده است که می گوید نصر بن صباح گفته است که علی بن اسماعیل، اسماعیل یلقّب السندی. آقای خویی می فرمایند که نصر بن صباح غالی است فلا یعوّل علی قوله. ما آنجا عرض می کردیم که غالی یعنی کسی است که در مورد مقامات ائمه قائل غلو باشد و امثال اینها اینها چه انگیزه ای است در این جور اموری که حالا اسماعیل ملقّب به سندی هست یا نیست دروغ ببندند. این جور امور یا مثلا تاریخ ولادت راوی تاریخ وفات راوی نمی دانم کنی راوی امثال اینها نکاتی نیست که به طور متعارف افراد برایشان دروغ ببندند این است که مثلا حاج آقا در مورد رجال ابن غضائری این مطلب را می فرمودند که ما در مورد رجال ابن غضائری تضعیفاتش را قبول نمی کنیم ولی اطلاعات رجالی دیگری که در آن هست خیلی اطلاعات، ایشان حتی می فرمودند که دقیق ترین عالم رجالی ابن غضائری است. حالا این کتابی که به نام ابن غضائری معروف است حالا مؤلفش هر کسی می خواهد باشد از جهت اطلاعات و ریزه کاری های رجالی می فرمودند که از نجاشی هم دقیق تر است و خودش همین را هم مؤید قرار می دادند که باید مال ابن غضائری باشد. یا یک دانشمند به این قوت رجالی در آن عصر ما غیر از ابن غضائری سراغ نداریم. ولی این نکته که ما در مورد یک روایت ببینیم آن روایت روایت که می گویم به معنای عام آن، آن گزارش، ایا انگیزه جعل در مورد آن اصلا متصور هست یا نیست. ما به کتاب های عامه مثلا مراجعه می کنیم می گویند که ابو حنیفه سال 150 از دنیا رفته است. این را قبول می کنیم. حالا 150 مثلا به دنیا آمده است. نمی دانم وفاتش 150 است ظاهرا. مثلا فلان شخص در فلان سال از دنیا رفته است اینها را چرا قبول می کنیم؟ چون انگیزه ای بر جعل این جور چیزها نیست. دارد ولادت، وفات، نمی دانم امثال اینها بسیاری از امور تاریخی ای که به کتب تاریخ مراجعه می شود و امثال اینها و جاهایی که اتفاق نظر هم هست. حالا گاهی اوقات اختلاف نظر ها هست آن بحث های دیگر است. جایی که هیچ اختلاف نظری در مورد اینها نیست به خصوص جاهایی که مثلا می بینید خطیب بغدادی گاهی اوقات می گوید که فلان شخ صدر روز چند شنبه دوم جمادی الاولی صبیحه، حتی صبحش را هم تعیین می کند ظهرش را هم تعیین می کند این جور اطلاعات چه انگیزه هایی بر جعل این جور خصوصیات هست؟ نوعا این جاها انگیزه بر کذب نیست بنابر این اعتمادی که در بحث های رجالی بحث های تاریخی و امثال اینها هست غالبا از این باب است. در بحث های فقهی هم اگر در این مدل باشد یعنی چیزهایی باشد که انگیزه متعارف بر کذب آن وجود نداشته باشد و امثال اینها خیلی وقت ها اطمینان بخش می شود و ما اینکه حالا انگیزه بر کذب هست یا نیست را خیلی وقت ها از عمل اصحاب می فهمیم. ما گاهی اوقات به دلیل دور شدن از فضای روایات ممکن است بسیاری از انگیزه های بر کذب را نشناسیم. گاهی اوقات مثلا ممکن است یک گروهی باشند دیدگاهشان این روایت باشد برای اثبات دیدگاه خودشان مثلا روایت جعل کرده باشند. آنها ما گاهی اوقات در امور فقهی هم این جور چیز هست دیگر گاهی اوقات یک سری انگیزه هایی بر جعل هم وجود دارد. بعضی چیزها ممکن است همین تاریخ ولادت و وفات ها ممکن است احیانا انگیزه بر جعل آن هم وجود دارد که عملا هم بعضی از جعل های روشنی در این زمینه ها را هم مشاهده کرده ایم. یا در نسب نامه و امثال اینها یک داستانی را مرحوم کیوان سمیعی نقل می کند بد نیست این داستان را در مورد انگیزه بر کذب نقل کنم. می گوید که یک آقایی آمد در کرمانشاه پیش یکی از بزرگان خانواده آل آقا. در کرمانشاه خانواده آل آقا که آقا محمد علی پسر وحید بهبهانی هست آنجا رییس و امثال اینها بودند. می گوید کسی که به نسب معروف بود آمد پیش ان خانواده آل آقا و نسبی را به عنوان نسب وحید بهبهانی که آن نسب به شیخ مفید منتهی می شد را ارائه داد. می گفت من به او گفتم که یک موقعی آن آقا را در خانه نمی دانم سردار کابلی در کتاب سردار کابلی این را آورده است در خانه سردار کابلی او را دیدم یا از سردار کابلی نقل می کند آن داستان را می گوید که سردار کابلی می گوید که از او پرسیدم که انگیزه شما برای این نسب نامه چیست؟ گفت ملک چشم سفید. خلاصه این امید داشته است که به خاطر این نسب نامه ای که چیز می کند آل آقا و اینها بسیاری از املاک کرمانشاه در اختیار اینها بوده است بعضی از این املاک را به عنوان هدیه و جایزه در مقابل این زحمت پژوهشی ای که کشیده است به این آقا بدهند و می گوید که آن آقا هم نداد ملک چشم سفید را خیلی هم زرنگ بود و چیز نبود که به همین راحتی می گوید زحمات آن آقا هم بر باد رفت ولی نتیجه اش این بود که خاندان آل آقا خود آن کسی که امید از آن داشت کاری نکرد ولی این نسب نامه را گرفتند و قاب کردند و گذاشتند و بعد از آن وحید بهبهانی منتسب به شیخ مفید شد و امثال اینها. این جوز انگیزه ها احیانا در مورد جعل حدیث هست ما در مورد امور فقهی هر مقدار به اصطلاح عاملین به روایت نزدیک تر به زمان معصوم باشند از انگیزه های جعل و عدم انگیزه های جعل بیشتر آگاه هستند. این است که هر مقدار بتوانیم این عمل به روایت به زمان عقب تری برسد آشکار تر هست و بهتر می شود آن مطلب را آشکار کرد. این کلیت بحث در مورد ضعیف منجبر به عمل اصحاب عرض کردم عمدتا اگر واقعا اثبات شود کبرویا ضعیف منجبر یعنی عمل مشهور اصحاب اثبات شود غالبا اشکال کبروی ای ندارد. عمدتا اشکالات صغروی است و در خصوص روایت حالا من یک نکته ای در مورد یزید کناسی عرض می کنم در مورد خصوص یزید کناسی این روایت ما نحن فیه دو سه قطعه دارد که به آن عمل نشده است. آن قطعه هایی که در مورد اولا که اولویت را به معنای ظاهر ابتدایی به آن عمل نشده است اولویت را حمل به اکثر نصیبا کرده اند. قطعات دیگری که به آنها عمل شده است طبق عمومات ارث است. یعنی طبق عمومات ارث است که الاقرب یمنع الابعد، الوا الارحام بعضهم اولا ببعض فی کتاب الله با آن تقریباتی که قبلا هم ذکر کردیم که از آن استفاده می شود که الاقرب یمنع الابعد. بنابر این اثبات اینکه روایت یزید کناسی مستند اصحاب بوده باشد صغرویا مشکل است. پس بنابر این ما اگر اثبات وثاقت یزید کناسی نکنیم، اثبات اعتبارش از راه عمل مشهور مشکل است. این محصّل عرض ما در مورد روایت یزید کناسی.

سؤال:

پاسخ: نه تا زمان مثلا فرض کنید علامه و محقق و اینها هم ممکن است شما گبویید که آنها هم یک سری چیزهایی دستشان بوده است که به ما نرسیده است ولی عملا اگر چیزهایی در دست آنها بوده باشد که به دست ما متعارفا آن ها نقل می کنند. به خصوص مثلا علامه و محقق و اینها خیلی مستبعد است مثلا مستندشان برای اعتبار یک روایت چیزی باشد نقل نکنند. بله یک سری ارتکازات و یک سری فضا ها آنها شاید در آن چیزها روشن تر باشد خدا رحمت کند مرحوم آقای حاج آقا رضا صدر عقیده شان این بود که مرحوم شهید ثانی به فقه سینه به سینه شیعه مسلط نبوده است این است که در شهرت ها و امثال اینها خیلی مناقشه می کند نمی دانم چقدر این مطلب درست هست که یک سری چیزهایی به عنوان مثلا یک فقه سینه به سینه ای وجود داشته باشد که کأنه از زمان شهید ثانی این فقه سینه به سینه مورد توجه قرار نگرفته باشد در مورد شاید یک سری از امهات مسائل همین جور باشد. امهات مسائلی که آقای بروجردی به عنوان اصول متلقات در موردش تعبیر می کنند ولی عمدتا موارد اختلافی ای که بین فقها اختلاف هست مشکل است با این جور چیزها بتوانیم به آن بپردازیم.

سؤال:

پاسخ: هر مقداری که افراد به قرائن خارجی کمتر اعتماد کنند میزان احتمال اینکه استنادشان به خود روایت بوده است بیشتر می شود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد